

پژواک سیمای ستارخان

نویسنده: م. عافیت

مترجم: اسد بهرنگی

در

ادبیات آذربایجان



پژواک سیمای ستارخان
در
ادبیات آذربایجان



چاپ و نشر: انتشارات آذربایجان

پژواک سیمای ستارخان

ادبیات آذربایجان

نویسنده: م. عافیت
مترجم: اسد بهمنگی

انتشارات بهرنی



❶ پژواک سیمای ستارخان در ادبیات آذربایجان

❷ نویسنده : محمدرضا عافیت

❸ مترجم : اسد بهرنگی

❹ چاپ اول زمستان سال ۷۴

❺ تیراژ ۲۰۰۰

❻ چاپ و حروفچینی صفا

تبریز - میدان شهرداری ، جنب پمپ بنزین ، طبقه اول

این کتاب با استفاده از کاغذ حمایتی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی به چاپ رسیده است



تندیس سارخان درانی گاه عین المللی تبریز

اشاره :

هر انقلاب همراه با تأثیری که در روابط اجتماعی و سیاسی و طرز تفکر مردم میگذارد در ادبیات و هنر آن مردم نیز مؤثر میگردد. و در این میان نقش ادبیاتی که از میان مردم می‌جوشد و خود را نشان میدهد مهمتر بوده ، و بررسی‌اش لازمتر است. در جریان مبارزات هر انقلابی اشعار و نوشته‌هایی بصورت طنز و جدی و حتی بصورت لطیفه زبان به زبان بدهان مردم می‌افتد که اغلب گوینده‌اش هم معلوم نیست. و علت نامعلوم بودن اسم نویسنده یا از این جهت است که گوینده بسبب خفقان حاکم بر جامعه از ترس جان اسمش را مخفی نگهداشته یا اینکه شعر یا سخنی گوینده واحدی نداشته است. و دهان بدهان گشته و کلمه به کلمه برایش اضافه گشته و بالاخره حالت کامل خود را یافته است. در جریان انقلاب شکوهمند اسلامی ایران نیز شعرهای زیادی در ذم رژیم شاه و در تعریف رهبری انقلاب در زبان مردم بود مثلاً بعد از انقلاب خونین ۱۵ خرداد شعر «حاکیموز مزدورودور مزدوره موزدوراولیون» «حاکمتان مزدور است بمزدور مزدورنشوید.» که منظور «علم» نخست‌وزیر وقت بود، ورد همه بود.

در جنبش ۲۹ بهمن تبریز نیز شعر بلندی بزبان‌ها افتاد که بیشتر از چندین کتاب حقانیت جنبش مردم تبریز را عیان کرد. و مشت محکمی شد بر دهان آموزگار نخست‌وزیر وقت که در اجتماعی در تبریز که بزور ترتیب یافته بود گفت قیام‌کنندگان تبریزی نبودند و از جای دیگر آمده بودند. و یا آنها آشوبگر و غارتگر بودند در رابطه با این گفته دو بند از این شعر بلند که هنوز در زبان مردم جاری است چنین است :

ترجمه :

شیشه شکننده غلامعلی
اوروجعلی و پنجعلی
از کجا شد خارجه ای
« تبریز » خود خودش است
در روز بیست نهم بهمن

جام سیندیران غلامعلی
اوروجعلی لن پنجعلی
هاردان اؤلدی خارجه لی ؟
« تبریز » ین ئوزیدی ئوزی
بهمنین ایرمی دوققوزی .

.....

مردم پول را زمین ریختند
آتش زدند هر آنچه بود
استاندار را به گریه انداختند
اشک چشم او مارا بخنده انداخت
روز بیست و نهم بهمن

ئؤکدولر خلق ، پوللاری
یاندیردیلار هر نه واری ،
آغلاندلار استانداری
گوزیاشی گولدوردی بیزی
بهمنین ایرمی دوققوزی ،

و یا :

گر امر کند امروز مراجع
در باره این شاه ستمکار
ماهمه سرتاسر اسلحه بدست می گیریم
و پسر رضاخان قلدر را
از تخت پائین می کشیم

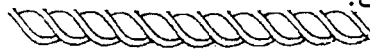
گر امر الیه بوگون مراجع
بو شاه ستم پیشه یه راجع
باشدان باشاییز اسلحه آللوق
قولدور رضاخان اوغلونی
تختدن یثره ساللوق

یا :

« مین اوچ یوز اللی یددی شاه چمداندا گتتدی »	هزار و سیصد و پنجاه و هفت شاه در توی چمدان رفت
--	---

و اشعار زیاد دیگری که همتی می‌خواهد تا جمع‌آوری گردیده و تدوین گردند.

در این مختصر - در همین موضوع مؤلف سعی کرده است اشعار و نوشته‌هایی را که در طول مدت درازی هنوز هم در زبان مردم مانده است و بدوران انقلاب مشروطیت مربوط میشوند و بخصوص اشعاری را که درباره ستارخان و محاصره یازده ماهه تبریز بوسیله قشون ارتجاع، سروده شده‌اند. جمع‌آوری کرده و آنرا تحلیل کند. و در این‌کار منحصر به فرد هم موفق بوده است.



در پایان کتاب در ضمیمه تفصیل بعضی از اشعار که علاوه بر تاریخی بودن خود از شاهکارهای شعر آذری نیز هستند آورده شده است. که شاید علاقمندان را سودمند گردد، و مترجم خود آگاه است ترجمه این اشعار که بمضمون آمده است بهیچوجه نشانگر زیبایی‌های اصلی اشعار نیست، ولی بهر حال رساننده معنی و مفهوم اشعار می‌باشد.

ضمناً قابل ذکر است که صورت کامل اشعار ضمیمه از جلد دوم کتاب «آذربایجان ادبیات تاریخینه بیر، باخیش» تهران ۱۳۶۹، تألیف «دکتر جواد هیئت» نقل شده است و ترجمه اشعار «صابر» نیز از «احمد شفایی» می‌باشد. نمی‌گویم خواننده‌گان روشن بین و واقع بین کاستی‌های ترجمه را ببخشند بلکه تقاضا دارم بر مترجم منت گذاشته آنها را تذکر دهند.

همراه با تکان شدیدی که انقلاب مشروطیت ایران خصوصاً مقاومت یازده ماهه تبریز برهبری سردار ملی ستارخان در زندگی سیاسی و اجتماعی توده‌های مردم پدید آورد. زمینه پرثمری نیز برای اعتلای ادبیات ملی و مردمی ایجاد نمود. در این دوره موضوعات پند و نصیحت و شکوه و شکایت از معشوق، مخصوصاً در نظم و شعر رنگ باخت، ادبیات قصیده‌ای و مدح این و آن به تنگنا افتاد. مضمون‌های تازه‌ای در شعر سیاسی که مستقیماً به حیات سیاسی و اجتماعی توده مردم مربوط بود رواج یافت و به نیروی برنده تبدیل شد. و ادبیات و شعر به زندگی توده‌ها نزدیک شد. مبارزات مردم، آمال و آرزوهای آنها، و خواسته‌های سیاسی و اقتصادی آنها در ردیف موضوعات اساسی ادبیات قرار گرفت.

از زمان شروع انقلاب مشروطیت تا امروز ادبیات انقلابی دموکراتیک خزینه‌ای شده است که باز کردن این خزینه و بیرون ریختن اسرار آن و بسط و توسعه این ادبیات و تحلیل علمی و فکری و هنری آن، وظیفه‌ای است که هنوز هم به انجام نرسیده است.

و با همین قصد، اگر بتوانیم، می‌خواهیم که از انعکاس جنبش تبریز در ادبیات ملی و از پژواک سیمای ستارخان در ادبیات آذربایجان سخنی بگوییم.

نمایندگان ادبیات ملی آذربایجان در شصت سال گذشته درباره جنبش تبریز و قهرمانی‌های ستارخان، شعر، داستان، منظومه، حکایه و دیگر آثار پرحجم نثر نوشته‌اند. در میان این آثار، اشعاری که سیمای سردار ملی را بصورت ساده و صمیمی و مردمی وصف نموده‌اند جای بخصوصی دارند.

مردم آذربایجان از زمانهای قدیم فولکلور پرارزش و غنی خود را

خلق کرده است، و در این ادبیات، نیروی عظیم مردم، و غلبه

خیر بر شر، دانایی و خردمندی پدران و شجاعت و رشادت افسانه‌ای

قهرمانانی که از میان مردم زحمتکش بپاخاسته‌اند وصف شده است.

داستانها و اشعاری که درباره کؤراوغلو، قاجاق‌نبی، فرهاد و

سایر قهرمانان مردم نوشته شده‌اند نمونه‌های خوبی در این مورد

هستند. ستارخان نیز محض بخاطر خودش یکی از این قهرمانان

می‌باشد او برای مردم و برای رهایی آنها از ظلمت و استبداد اسلحه

بدست گرفته بود. بطوریکه مردم مجذوب شجاعت و رشادت و جوانمردی او شده بودند و بهمین خاطر هم بود که به ادبیات فولکلوریک وارد شد و به افسانه‌ها پیوست. درباره او تاکنون افسانه‌ها، داستانها، و نغمه‌های فولکلوریک زیادی ساخته شده است. در این آثار، جنگهای سردار ملی و غلبه او بر دشمنانش، و صداقت و علاقه او نسبت به مردم وصف شده است. و ستارخان چنان شخصیتی یافته که وجودش منبع امید و الهام مردم شده است.

در یکی از این نوشته‌ها که شجاعت افسانه‌ای ستارخان در یکی از جنگهای تبریز ذکر شده، اینطور می‌خوانیم: «سواى محله‌های امیره قیز، لیلوا، خیابان، اهراب، حوکماوار. بقیه محله‌های تبریز در دست مستبدین و طرفداران شاه بود. سردار ماکو با نه هزار سپاه سوار به نزدیک تبریز رسید. و امید مردم به پیروزی آزادخواهان به تمام و کمال از بین رفت، یأس و نگرانی بر مردم مستولی شد. یکمرتبه اسب سواری که مردانگی و غضب از سیمایش بیرون میزد، دیده شد. او برای لحظه‌ای دهنه اسبش را کشید، و دستمالی سفید درآورد و به چشمانش کشید و آنگاه نعره وحشتناکی از جگر کشید و بدشمن هجوم برد.»^(۱)

در همین نوشته کمی بعد، قلع و قمع شدن دشمن بوسیله ستارخان و تفنگداران تحت رهبری او آمده است، تاکنون ده‌ها افسانه و داستان نظیر این داستان در میان عموم بوجود آمده و دهان‌بدهان نقل گشته است.

محبت و دوستی مردم نسبت به ستارخان در آن زمان در نغمه‌هایی که مردم خود آفریننده آنها بودند ابراز می‌شد و این نوشته‌ها در کوچه و بازار و مجالس و گردهم‌آیی‌ها خوانده می‌شدند. تأسف که تمام نوشته‌های مردم درباره ستارخان تاکنون در یک کتاب جمع‌آوری نشده است.

تأسف دیگر اینست که در کتب تاریخی که درباره مشروطه و مخصوصاً درباره ستارخان نوشته شده‌اند کمتر ذکری از این اشعار رفته است. و این رساننده بی تفاوتی تاریخ‌نویسان در حفظ اثریه ادبی خلق می‌باشد. در این نوشته با مشکلات زیاد قسمتی از آنها را جمع کرده‌ایم. در این اشعار ساده که از زبان خلق گفته شده‌اند، ستارخان و یاران او با زیبایی تمام وصف شده‌اند و قهرمانی و رشادت آنها تصویر شده است. مثلاً در یکی از این شعرها اینطور گفته میشود:

ترجمه :

ستارخان پوشیده پیراهن سیاه
و بند بره را بسته
بیگانه را راه نمیدهد
بارک الله پسر رشید
پسر خدمتگزار مشروطه‌ا

ستارخان گه ییب قره‌نی
باغلاب بندى بره‌نی
قؤیمور کناردان گله‌نی
بارا کاللاه قاللاج اوغلان
مشروطه‌یه فراچ اوغلان!

شعری بنام «یاشاسین ستارخان» (زنده باد ستارخان) از لحاظ مضمون سیاسی از دیگر اشعار متفاوت است.

در این شعر که در زبان مردم جاری بود از گرفتارشدن مردم زحمتکش تبریز در چنگال ارتجاع و استثمار و از مبارزه بی‌امان آنها در شرایط سنگین آن زمان و در نهایت پیروزی و مشروطه گرفتارشان بحث می‌شود. در شعر ستارخان و باقرخان و شجاعت و شهامت ملت اینطور تصویر می‌شود :

ترجمه :

اهل تبریز سه سال مشقت کشید
رعیت در زیر پا پایمال شد
بالآخره ملت مشروطه را گرفت
زنده باد ستارخان، زنده باد ملت
سواران باقرخان، جمله زنده باد!

تبریز اهلی اوچ ایل چکدی مشقت
پامال اولدو آباق آلتدا رعیت
مشروطه نی آلدی آخردا ملت
یاشاسین ستارخان، ملت یاشاسین
باقرخان آتلیسی جمله یاشاسین!

در این شعر همراه با بردن نام ستارخان آشکارا قوای مرتجع و از آن جمله نوکر مشهور ارتجاع رحیم خان افشا میشود و از خیانت‌های او پرده برداشته میشود:

ترجمه :

حلال باد آن شیرکه خورده‌ای
از جان گذشته و در این راه ایستاده‌ای
رحیم خان بیغیرت خجالت نمیکشی؟
زنده باد ستارخان، زنده باد ملت!
سواران باقرخان، جمله زنده باد ملت.

حلال اولسون اؤ سودکی سن ایچیپسن
جانندان کچیپ بوايشده دایانميسان
بیغرت رحیم خان هئج اوتانميسان؟
یاشاسین ستارخان، ملت یاشاسین!
باقرخان آتلیسی جمله یاشاسین

اگر برای ستارخان که با صداقت و مردانگی بخاطر مردم می‌جنگد شیرت حلال باشد نثار میشود. و به فداکاریهایش اینطور پاداش داده میشود، در مقابل از رحیم‌خان که در سنین پیری خون مردم را می‌ریزد با خشم و نفرت یاد می‌شود و لقب بی‌غیرت به او داده میشود. بطورکلی شعرهایی که در ایندوره در شوکت و عظمت ستارخان و باقرخان و مردان مجاهد دیگر گفته شده اند لبریز از احساسات صمیمی مردم نسبت به آنها است.

در اغلب این اشعار، شجاعت، جوانمردی، و شکست‌ناپذیر بودن ستارخان وصف شده است.

مثلاً :	ترجمه :
«محمدعلی دورما یات.	«محمدعلی بخواب بیدار نشو،
گیت لیاخوا یالوار	برو پیش لیاخف لابه کن
تبریزده ستارخان وار	ستارخان، بیدار است در تبریز
محمدعلی دینمه یات	محمدعلی، غر نزن بگیر بخواب

در این شعر بر وجود ستارخان افتخار شده و محمدعلی شاه خود فروخته سرزنش می‌گردد.

انجمن ملی تبریز و فعالیت‌ها و موفقیت‌ها و خدماتش در جهت آزادی و رفاه مردم بکرات در شعرهای خودجوش مردمی توصیف شده است.

ترجمه :	قوشون بیغیب تبریزه
لشگر در تبریز جمع کرده	گولله گلیر سوزده سوزده
گولله سفیرکشان می‌بارد	

نظام جدید وضع کرده برای ما
زنده باد انجمن قشنگ ما
انجمن صبور ما

ینی نظام قویوب بیزه
یاشاسین گؤزل انجمن
هر ضربه دوزن انجمن

لازم به توضیح است بعضی از این اشعار که بازبان و احساس مردم سازش بیشتری داشتند در روزهای انقلاب در کوچه ها و میدانهای تبریز هنگام هجوم مجاهدین همانند یک مارش خوانده میشدند.

ترجمه :

ستارخان هستم و پسر حسن خان
پسرجوان انقلاب بزرگ هستم
سلاح بدست گرفتم و از جان گذشتم
شریت جام انقلاب را نوشیدم
هفت و هشت جوان هم‌رمز پیدا کردم
اسب کهر را سوار شده به سنگر ساختم
لشگرها داغون کرده و سنگرها ویران نمودم
تبریز را سرتاسر زیر پا گذاشتم

ستارخانام، حسن خان اوغلو یام
بویوک انقلابین جوان اوغلو یام
ساریلدیم سلاحا جانیمدان کچدیم
انقلاب جامنین شربتین ایچدیم
یددی - سگگیز ایگید یولداش دانا پدیم
کهر آتی مینیب سنگره چاپدیم
اور دولار داغیدیب - سنگرلری یخدیم
تبریزی او باشندان بو باشا چیخدیم

در آن زمان طنز و شعر سیاسی بسرعت پیشرفت می کند. پیروان مکتب ادیب و متفکر برجسته آذربایجان، میرزا فتحعلی آخوندوف و سایر هنرمندان رئالیست، ادبیات مترقی زمان را خلق می کنند. بدون شک این انقلاب مردم برهبری ستارخان است که شاعران و نویسندگان را به هیجان می آورد و بآنها الهام می بخشد و آنها را بیش از پیش به خواست ها و آرزوهای مردم نزدیک می کند.

این وجود جنبش مشروطه بود که شاعران و نویسندگان را تحت تأثیر قرار داده و بقلم‌های آنها نیرو و توان می‌داد و باعث گشوده شدن صفحات پرشکوه تاریخ مبارزات مردم می‌شد. اکثر این شاعران در جهت پیروزی نهایی انقلاب در اشعار خود حاکمیت محمدعلی شاه را ناموجه دانسته و همراه او دیگر نیروهای ارتجاع را نیز افشا می‌نمایند، و باعث اوج‌گیری انقلاب میشوند.

در همین دوره حاجی رضا صراف، میرزا علی‌خان لعلی، میرجبار مشعوف و دیگر شاعران آثاری بوجود آورده‌اند که با آثار قبلی شان متفاوت است. بدون شک این تغییر سبک در تحت تأثیر جنبش آزادیخواهانه مردم انجام گرفته بود. حاجی رضا صراف که بیشتر قصیده و نوحه می‌نوشت. در بحبوحه حرکات انقلابی مردم از روش قدیمی خود دور شده و شروع بنوشتن شعر با محتوای نو نیز می‌نماید. حاج رضا صراف در شعر «خطاب بملت» کسانی را که در خواب غفلت غلت خورده، و چشم بسته مانده و از همسایگان خود بسیار عقب افتاده و در میان درد و رنج غرق شده بودند به راه مبارزه و ترقی دعوت می‌کند او با درک جبر و طلب زمان خطاب به مردم می‌نویسد:

« بود دوره ده هرکیم یاتا قانی هده ردی،

دور وقت سحردی »^(۱)

ترجمه :

« در این دوره هرکس خوابید خوش هدر شد.

پاشو که وقت سحر شد »

حاجی با گفتن «پاشو که وقت سحر شد» شعله‌های انقلاب را جلو دیده آنها می‌گیرد و به آنها توصیه می‌کند که بخاطر رفاه و ترقی مردم آنها نیز به جنبش وسیعی که شروع شده‌بپیوندند، و این جنبش حکم خود را به لعلی نیز دیکته کرده بود. میرزا علیخان لعلی که با حاضر جوابی‌هایش و با طنز قاطع‌اش در میان هم‌قلمان خود ممتاز بود در کنار مشارکت در انقلاب برعلیه موهومات و خرافات نیز مبارزه کرده و مردم را به ترقی و تمدن فراخوانده است.

هنگامی که مبارزه در آذربایجان بخصوص در تبریز همه گیر شد، و تبدیل به قیام عمومی گردید سعید سلمانی، میرعبدالحسین خازن، میرزاغفارزنوزی و امثال اینها فعالیت گسترده‌ای را شروع کردند و حتی آنهاييکه شهرت چندانی نداشتند مثل میرزا محمدقلی حکیم، شمس، ناصر، حاجی قاسم اوغلو، سیاهپوش و دهها شاعر دیگر در تبریز، اورمیه، اردبیل و سلماس، صدای حق خود را به صدای خلق درآمیختند. سعید سلماسی در روزنامه فریاد که در اورمیه منتشر می‌شد نوشت:

مقصدمیمیز خلاص وطن دیر، وطن، وطن،
اوغروندا حاضریق که، ایده‌ک بذل جان وطن.

ترجمه:

«مقصود ما خلاص وطن است، وطن، وطن، وطن».

در راه تو حاضریم کنیم، بذل جان وطن».

شاعر در سال‌های ۱۹۰۹ در طرف خوی و سلماس دسته‌های مجاهد را رهبری کرده و در جنگ با نیروهای دشمن قهرمانانه کشته شده است.

میرعبدالحسین خازن تبریزی که خود شاهد جنگ‌های دهشتناک تبریز بود. سلاح بدست گرفته و بر ضد قشون محمدعلی شاه جنگیده بود. و پیروزیهای مجاهدین و جسارت و رشادت آنها منیع الهام‌اش گشته بود. خازن با نطق‌های آتشین خود و با اشعار مؤثرش، مجاهدین را در راه آزادی و حریت به بی‌باکی و متانت در جنگ‌ها دعوت میکرد. و یقین داشت که «هیچ شبی بدون سحر نمیشود»

این شعر او با عنوان «مجاهد» نمونه جالبی است :

قوری سوز ایلہ وفا تخمین اکمہ ، برسبز اولی
 بو تخمہ قان ایلہ سوویرمه سن ثمرسبز اولی
 قدم بو دایره یه قویما ، قویسان عشق ایلہ قوی ،
 خیال ایلمه راه وفا خطر سبزه اولی
 مجاهد اولماگیلن اولسان اول حبیب کیمی
 مجاهد حق اولان ، حق یولوندا سرسبز اولی
 صاباح اولاندا چیخار آفتاب حریت
 بوتیره شب ائله فکر ایتمه یین سحر سبزه اولی

ترجمه:

با لاف و گزاف، تخم وفا کشت نکن، بی بر شود.
 این تخم را اگر با خون آب ندهی بی ثمر می شود.
 قدم در دایره نه نه گر نهادی با عشق نه
 خیال نکن که راه وفا بی خطر شود.
 مجاهد نشو، گر شدی مثل حبیب شو.
 مجاهد حق، در راه حق، سرش را هم می بازد.
 سحر که شد طلوع کند آفتاب حریت.
 چنان فکر نکنید که این تیره شب بدون سحر شود.^(۱)

آمال شاعرین محصول مشروطه، آزادی بود
 میر عبدالحسین خازن در شعر دیگرش میگوید:
 آلمیشوخ مشروطه نی وجهینده جانلار ویرمیشوخ
 حقیمیزدن کچمه روخ ایستر جهان بریاد اولا
 ترجمه:

مشروطه را گرفته ایم و در بهایش جانها داده ایم
 از حق خود نمیگذریم هر چند که جهان بریاد شود
 در این شعر جنبش تبریز، و مقاومت و اراده سرکرده لایق آن
 ستارخان قلمی گردیده است.
 شاعر در بیت دیگری برای اینکه نشان دهد مشروطه با چه
 بهای گرانی بدست آمده، اینطور می گوید:

۱- جنوبی آذربایجان شاعرلری، باکی ۱۹۵۰، ص ۱۹

«اؤل قدر ایچمیش جوانلار قانینی تورپاغیمیز

کوه و صحرالار بویانمیش لاله الوانیله»

ترجمه :

«خاک ما، با خون جوانان، آنقدر آبیاری شده که:

کوه و صحرا با لاله‌های الوان رنگین گشته است»

شاعر با هنر شعر خود مردم را بمقاومت بیشتر و گردآمدن

در زیر پرچم ستارخان دعوت می‌کند.

مبارزات انقلابی مردم ایران، بخصوص جنبش ستارخان در

شکل‌یافتن آفریده‌های میرزاعلی معجزشبه‌ستری نیز مؤثر بوده است. و

از این ببعد است که او بر علیه استبداد مبارزه جسورانه خود را

شروع کرده، و جارچی آتشین عدالت اجتماعی و اتحاد و فرهنگ

می‌شود، او در دوران انقلاب مشروطه بپا خواسته و بقدرت مردم

قهرمان ایمان آورده و توده‌های مردم را در تاریخ جنبش‌ها عامل

اساسی به حساب آورده است. او بر علیه سلسله قاجار، تزارروس، و

استعمارگران انگلیس و سلطان مستبد ترکیه، عاملین اسارت و

عقب‌ماندگی ایران حمله می‌کند.

مبارزه انقلابی تبریز که در تحت رهبری ستارخان جریان داشت.

نظر نویسندگان مترقی آذربایجان شمالی را نیز جلب کرده بود بهمین

خاطر، نویسندگان و شعری که به جریان مترقی «ملاتصرالدین»

منسوب بودند از آن جمله جلیل محمدقلی زاده، میرزاعلی اکبر صابر،

محمدهادی، عباس صحت، علی نظمی، علیقلی غمگسار، محمدسعید اوردوبادی،

عبداله شائق و دیگران جای مخصوص خود را داشتند. در سال ۱۹۱۵ نیز انقلابی که در تحت تأثیر انقلاب روس در شرق و ایران رخ داده بود. در کار خلاق این شاعران تأثیر مثبت گذاشته و آنها را به سوی خلق آثار مترقی رهنمون شده بود. آنها در آثارشان انقلاب ایران را ستوده و جبههٔ مرتجع را که در مقابل انقلاب ایستاده بودند و رژیم استبداد و استعمار را که حامی آنها بودند افشا میکردند.

اشعار «زبان یک ایرانی» «شرارهٔ روح»، «ترانه ظفر» «شعله ظفر نور می افشاند» «عیدیه» محمد هادی و اشعار «میایم» «انجمن»، «ایرانی است» «در حق سپهدار اعظم» «اشعار احرارانه» علی نظمی و شعری بنام «احمدین غیرتی» از عباس صحت محصول این دوره از تاریخ می باشند.^(۱)

نظمی میگوید:

«هر مکاندا گورسه نیز بیر بی قرار، ایرانلیدیر.

غربت ائلده سینه چاک ایرانلیدیر.»

ترجمه:

«هر کجا، دیدید یکی را بی قرار ایرانی است.

سینه چاک و داغدار ایرانی است.»

و هادی در شعر «از زبان یک ایرانی» به همین مسأله برخورد کرده و سعی نموده طالع سیاه برادران جنوبی خود را منعکس کند،

۱- برای شرح حال و نمونه اشعار این شاعران به کتاب دو جلدی «آذربایجان ادبیاتنا بیرباخیش» تألیف دکتر جواد هیئت، چاپ تهران ۱۳۶۹ مراجعه شود. م

اگر هادی در شعر «شراره روح» به تنگنا افتادن ملت ایران را با سوزدل بقلم آورده و بر علیه استبداد آتش گشوده علی نظمی نیز در اشعار «انجمن» و «میآیم» با دنیای کهنه‌ای که بر اساس بی‌عدالتی برپا گشته، به مبارزه برمیخیزد. و سلطان حمیدهای مستبد و محمدعلی شاه‌های جلاد و کودن را که دمار از روزگار مردم در می‌آوردند رسوا می‌کند.

«آییل ای خواجه دالمیش، ثولمه استبداد آلتیندا

ثولورسن ثول بئله بیر شانلی، عالی آد آلتیندا»^(۱)

ترجمه :

بیدار شو ای خواجه، تا نمیری در زیر استبداد،

اگر می‌خواهی بمیری، بمیر ولی با افتخار و پرشکوه بمیر.

هادی با این شعر فدائیان تبریز را بجنگ جدیدی میخواند و این دعوت شاعر زیاد هم بیهوده نبود، همه می‌دانستند که بعد از بثوپ بستن مجلس و حتی بعد از منحل شدن تمام انجمن‌های ملی و محاکمه وحشیانه تمام روزنامه‌های پیشرو و مدیران آنها و ناطقین ملی در سراسر ایران، ارتجاع با انقلاب تبریز نیز رودررو خواهد ایستاد. بهمین جهت هادی، نظمی، و صحت، از برافراخته شدن پرچم انقلاب در تبریز برهبری ستارخان خوشحال بودند و محض به این خاطر بود که اشعار آتشین و پرمغز و قاطع،

۱- محمد هادی «آثار برگزیده» باکی ۱۹۵۷ ص ۱۲۸

«ترانه ظفر» «شعله پیروزی می درخشد استقبال از آن ماست» و «عیدیانه» را درباره تبریز و ستارخان سروده‌اند. و این اشعار از بهترین شعرهای «هادی» می‌باشند.

«هجوم آور بوگون رویاهلره بیر شیر حریت
اؤ دور تبریز ائیلنده پارلاییر شمشیر حریت.»

ترجمه :

امروز هجوم آور شده برویاهان شیر حریت
از آن است که در تبریز می درخشد شمشیر حریت.

در این شعر شاعر ستارخان را به «شیر» و مبارزه آزادی را که در تبریز جریان داشت به «شمشیر درخشان» و شاه و قوای او را به «روبهان» تشبیه می‌کند. شاعر در شعر «ترانه ظفر» ستارخان را «نگهدارنده» تبریزی‌ها و «پرچمدار» و «عزیز» می‌نامد و نشان می‌دهد که هنر پیروزی مخصوص ستارخان است. شاعر که نقش مجاهدین تبریز، ستارخان و باقرخان را گرامی می‌دارد می‌نویسد.

ترجمه :

«شما هستید شجاعان ایران امروز
قربانی ملت ایران امروز
عدل باشما جان خواهد گرفت امروز
هزار زنده باشد باقر و ستارتان،
ملت تبریز خدا یارتان ...»

«سیزسینیز ایراندا شجاعان بوگون،
ملت ایچون اولمادا قربان بوگون،
عدل سیزینله تاپاجاق جان بوگون،
مین یاشاسین باقروستارینیز
ملت تبریز خدا یارینیز ...»^(۱)

علی نظمی با اشعار خود نوید می‌دهد که بالاخره محمدعلی‌شاه، و دوستان نزدیک او رحیم‌خان شجاع نظام، عین الدوله، صمدخان، میرهاشم، و با سخن دیگر کل قوای ارتجاع در مقابل جنبش مردم مغلوب و سرکوب خواهند شد.

عباس صحت جنبش آزادی تبریز را یک حادثه مشخص تاریخی نامیده و یک منظومه رئال بنام «غیرت احمد» نوشته است. این منظومه از خیلی جهات از آثاری که به مشروطه حصر یافته‌اند، متفاوت است. شاعر در شعر «غیرت احمد» صحنه‌های خاطره‌انگیز می‌آفریند، او با توصیف خصوصیات یک فعله ایرانی نشان می‌دهد که همیشه باید منافع عموم بر منافع فرد برتری داشته باشد.

توجه استادمسلم طنز میرزا علی اکبر صابر بر حرکات مشروطه مخصوصاً توجه او به قیام تبریز بسیار جالب است. او از سال ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ درباره حوادث ایران بیش از ۲۵ شعر با محتوای انقلابی نوشته. در کل این اشعار دو مسأله جلب توجه می‌کند. یکی مبارزه بی‌امان مردم بر علیه قوای ارتجاع و دیگری خود قوای ارتجاع که در مقابل انقلاب ایستاده و درصدد سرکوب آن بر آمده‌اند. موضع صابر در مقابل هر دو کاملاً روشن است. او با اولی یعنی به جنبش ملی علاقه بسیار نشان داده و پیروزی‌های آنرا با شوق و شغف پذیرا می‌گردد. ولی دومی یعنی قوای ارتجاع را با آتش مرگ آور طنز خود هدف می‌گیرد، و حامیان آنها را با سرکردگی محمدعلی شاه رسوا می‌سازد.

صابر در طنزهای «می فروشم»، «کار من اینطور شده»
 «براستی محمدعلی غیرت حلال باشد بتو» «باز هم از چیست قیام
 ایرانیان»، «فضولی یه بنزتمه»، «عشقبازی محمدعلی شاه
 در اروپا». با پرده‌داری از صورت سرکرده مرتجعین محمدعلی شاه
 تمام شاهان مستبد و رژیم‌های ارتجاعی آنها را افشا می‌کند.

صابر بر هنر بزرگ عمومیت بخشیدن مسلط بود او ویژگی‌های
 منفی تمام شاهان را در یک شخص - در صورت محمدعلی شاه -
 بطور ملموس جمع می‌کند، در این باره شعر «می فروشم مملکت ری
 می فروشم» او پرمعناترین اینهاست. صابر در اثر خود قرار داد
 تقسیم ایران به دو منطقه نفوذ بین انگلیس و روس تزاری را افشا
 می‌کند و می‌گوید استعمارگران برای پیش‌برد سیاست خود با
 حيله‌گری و فریب‌کاری شاه وطن‌فروش را واسطه تقسیم ایران بین
 خود برگزیده‌اند. صابر از زبان محمدعلی شاه اینطور می‌گوید:

ایسته مم نوری قارانیق سئویرم
 ملک ایرانی دومانلیق سئویرم
 بوشلویوب شهری، یابانلیق سئویرم
 بسدی شاهلیق داهی خانلیق سئویرم
 سبزوار ایله سیامی ساتیرام
 آی آلان مملکت ری ساتیرام.

ترجمه:

نوربد - ظلمت خوش است و جهل و نادانی خوش است.

ملک ایران گر بینم در پریشانی خوش است.
 شهرها خالی و کشور غرق ویرانی خوش است.
 پادشاهی هست کافی، زین سپس خانی خوشست.
 میفروشم سبزوار و شاهرود و رشت و جی.
 مشتری آی مشتری! من میفروشم ملک ری!
 صابر حتی در آن زمان در شعر « ایران مال خودم است »
 اینطور نوشته بود:

« من شاه قوی شوکتم ایران نوزوموندور!
 ایران نوزومون، ری طبرستان نوزوموندور!
 آباد اولاً یا قالسادا ویران نوزوموندور!
 قانون اساسی نه دی فرمان نوزوموندور!
 شوکت نوزومون، فخر نوزومون، شأن نوزوموندور!

ترجمه :

من شاه قوی شوکتم، ایران بود. از من
 ایران زمن و ری طبرستان بود از من
 آباد شود یا شده ویران، بود از من
 قانون اساسی چیه، فرمان بود از من
 شوکت زمن، فخر زمن، شأن بود از من
 صابر تنها به محکوم کردن محمدعلی شاه قانع نمیشود، او توأم
 با آن قوای ارتجاع را که دور شاه جمع شده و قصد ضربه زدن به
 نهضت را داشتند افشامیکند.
 او در اشعارش نشان میدهد که ستارخان مالک خصوصیات

والای انسانی بوده و شخصی است که توانایی دفاع از حیثیت و ملیت خود را دارد، شاعر در همین حال، از حیرت مردم جهان از کارهای زحمت‌کشان تبریز و ستارخان صحبت می‌کند و می‌نویسد:

ایشته ستارخان باخین بیر نوع اقدامات ایدوب
بیر وزیر و شاهی یوخ، دنیانی یکسر مات ایدوب
عرض اسلامی و وطن ناموسینی یوزقات ایدوب
حرمت و حیثیت و ملتین اثبات ایدوب
ایندی دنیانین توجه نقطه‌سی ایرانه دیر!
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!

ترجمه:

در نگر، ستارخان یکدسته اقدامات کرد.
نه تنها شاه و وزیر دنیا را سراسر مات کرد.
عرض اسلام و ناموس وطن را حفظ از آفات کرد.
حرمت و حشمت و ملتش اثبات کرد.
حال، ایران مورد تحسین هر بیگانه است.
آفرین! چون همت ستارخان مردانه است.

صابر در این شعر تبریزیهایی را که همراه ستارخان رشادت نشان داده و بعده خود وفانموده و بخاطر انسانیت خدمات شایان نشان داده و بر علیه ظلم و استبداد بی‌امان جنگیده‌اند و در راه پیروزی مشروطه خونشان ریخته شده یاد می‌کند. و می‌گوید:

«چؤخ یاشا دؤلتلی ستارخان افندیم، چؤخ یاشا» «زنده و جاوید باشی

ستارخان افندی، زنده‌باشی» و با این گفته خود را در مبارزات پرتلاش مردم شریک می‌کند.

یکی از آثار صابر که در رابطه با مبارزات ستارخان حادثه تاریخی معینی را تصویر می‌کند با تمامی جالب و زیبا است. این اثر بصورت داستان نوشته شده و نظیره‌ای است بر شاهنامه حکیم فردوسی.

صابر این شعر خود را به تبریز که در آن زمان میدان خونین جنگ با ارتجاع بود حصر کرده است و در آن، جنگ بین عین‌الدوله و مجاهدین تبریز را وصف کرده است. از تاریخ انقلاب مشروطه چنین برمی‌آید که عین‌الدوله سرکرده قوایی بود که برای سرکوب مردم تبریز گسیل گشته بود. صابر دشمنان را عاجز و ناتوان بقلم نمی‌آورد او با توجه و دقت به اسناد قشون عین‌الدوله را تاناکس مسلح ذکر می‌کند و آنرا یک قشون وحشی و غارتگر و بیرحم تصویر می‌کند. و از زبان عین‌الدوله می‌نویسد:

ترجمه :

نمودم بسی راه طی نیز من
رسیدم بنزدیک تبریز من.
سپس حکم کردم من از روی قهر
زهرسو گشایند آتش بشهر.
چو آتش گشودند کردی گمان
که آتش همی بارد از آسمان.

اؤتوب قاتدادیم یوللارین آز، چوخون
گلوب تا که تبریزه اولدوم یوخون
گلوب غیضه حکم ایله دیم لشگره
آچین شهره اوچ یاندان اود بیر کره
آچیلدیقدا آتش ایدیردین گمان
که گویدن یره اود یاغیر ناگهان.

شاعر که بر تمام حوادث تبریز و بخصوص حوادثی که در زیر رهبری ستارخان جریان داشت علاقه خاصی نشان می‌دهد. در سال ۱۹۰۸ در شعری بنام «ستارخان» و در شعر دیگری بنام «میرهاشم تبریزی» و «عرض حال» ستارخان را سرکرده‌ای شجاع و مدبر و کاردان می‌نامد. و می‌گوید «یاردیمی ستار باشینی، میرهاشم!» «میرهاشم مگر ستار سرت را نشکست». با این گفته سیمای ستارخان سردار انقلاب و قهرمان زحمتکشان تبریز را ترنم می‌کند. و پیروزی خلق را در رویارویی با ارتجاع داخلی نشان می‌دهد. و ذکر این مسأله نیز لازم است که اشعار صابر درباره ستارخان در سنگرهای جنگ از بر خوانده میشد و ستارخان خودش این شعرها را بارها بوسیله تلفن شنیده بود.

صابر با اشعار پرمضمون واجتماعی خودش که پیام‌آور پیروزی بودند خدمات شایانی به انقلاب مشروطه ایران نموده است. عباس صحت خدمات طنز صابر را در انقلاب ایران «بیشتر از خدمت یک لشکر مسلح بیان کرده است» و همینطور هم بود.^(۱)

همه میدانند خفقانی که دیکتاتوری رضاخان بوجود آورد در زندگی اقتصادی و سیاسی مردم آذربایجان و مردم بقیه جاهای ایران تأثیر منفی گذاشت. ولی جنگ جهانی دوم که سقوط رضاخان را بدنبال داشت در اوج گیری جنبش‌های ملی و دموکراتیک و تعالی و

۱- درباره دیگر اشعار صابر درباره مشروطیت بترجمه فارسی «هوپ، هوپ، نامه» ترجمه احمدشفايي و همچنین به کتاب «صابر و معاصرین او» نوشته عباس زمانف و ترجمه همین مترجم مراجعه شود «م»

ترقی ادبیات کشور کمک زیادی کرد. و در این دوره ادبیاتی نو با مضمون‌های نو و امیدهای نو خود را نشان داد. در نتیجه شاعران و نویسندگانی که به جنبش‌های ملی و آزادی معتقد بودند با رجعت بگذشته شخصیت‌های برجسته‌ای مثل ستارخان و باقرخان و شیخ محمد خیابانی و دیگر انقلابی‌ها را یاد کردند. و منظور آنها از یادآوری مبارزات گذشتگان بر علیه ظلم و ستم و استبداد دعوت مردم به تلاش‌های جدیدی علیه حکام معاصر بود. و با اطمینان میشود گفت که در هیچ زمانی، باندازه این سالها در تبریز به ستارخان و هنر او توجه نشده است. در این دوره برای نشان دادن مقام حقیقی ستارخان، و ابدی کردن خاطره او در سایه ادبیات کارهای زیادی بزبانی که ستارخان صحبت می‌کرد انجام گرفته است. برپا داشتن تندیس ستارخان، این ادعا را ثابت می‌کند. مشکل می‌توان در این دوره شاعر آزاده‌ای یافت که حرفی درباره رشادت و شجاعت ستارخان نگفته باشد.

در مسابقه‌ای که «جمعیت نویسندگان» اعلام کرده بود علی فطرت از محبت و اقدام مردم نسبت به ستارخان سخن می‌گوید شاعر صحنه استقبال مردم از ستارخان را هنگام رسیدن به تهران اینطور توصیف می‌کند:

مختصر بیرنچه فرسخ شهر تهراندا کنار.
پیشوازه چیخدی اهل تهران هر نه وار.
اولماییب اولماز داهی بیر شاهه ایله پیشواز.

اولدو سرداريله سالارا بير ئوزگه امتياز.
گل سپن کيم کف چالان کيم عزت و اکراميله.
وارد تهران اولوبلار چوخ جلال تاميله.

ترجمه :

خلاصه، از چند فرسخ بتهران مانده.
اکثریت تهران با تمام وجود به پیشواز آمدند.
نشده و نخواهد شد چنان پیشوازی حتی برای شاهی.
و این امتیاز دیگری شد برای سردار و سالار.
که در میان کف زدن‌ها و گل افشانی‌ها مردم با تمام عزت و اکرام.
و با جلال و شکوه وارد تهران شده‌اند.
در اشعار آذراوغلو، ابراهیم ذاکری، عاشیق حسین جوان،
علی توده، اسماعیل جعفرپور، سهراب طاهر^(۱)، حکیمه بلوری، و دیگران
که در سال‌ها بعد نوشته شده‌اند جهات مختلف مبارزات انقلابی
ستارخان تصویر و ترنم شده‌است.

بالاش آذراوغلو در شعر « ستارخان » و در شعر بلند دیگری
بنام « ائله اوغول ایسته ییر » « ایل پسر می‌خواهد. » مردم را دعوت
می‌کند که در مبارزه مثل ستارخان جسور و نترس و مصمم باشند
در قسمتی از شعر ستارخان می‌خوانیم:

ترجمه :

بیز هئچ وقت سیناقدان نامرد چخمادیق | ماهیچوقت ازامتحان‌ها نامرد بیرون نیامدیم

۱- در این باره دو قطعه شعر از « سهراب طاهر » در ضمیمه کتاب آورده شده‌است.

چون بابکین قانی قانیمیز دادی
نه اولوم نه اجل قورخوتماز بیزی
ستارخان هر زمان یانیمیزدادی
او بیزیم تاریخه دوشندن بری
قدرت آدیمیزدا سانیمیزدادیر
چوخلاری ایسته دی آیرسین اونی
گوردو قلبیمیزده، جانیمیزدادیر
ازلدن قایدادیر بیزده هر زمان
اورکده یاشایار آدلی قهرمان.

چون خون بابک قاطی خون ماست
اجل و مرگ نمی تواند مارا بترساند
ستارخان هر زمان در کنار ماست
از زمانیکه او در تاریخ ما ثبت شده است
به نام ما و شهرت ما قدرت بخشیده،
خیلی ها خواستند او را از ما بگیرند
دیدند که او در قلب و جان ماست
این رسم از ازل مانده نزد ما
در قلب ما زنده است قهرمان ما.

شاعر علی توده به کیفیت های دیگر سردار ملی برخورد کرده
و در شعر « ستارخان » از شهرت او سخن می گوید او نشان میدهد
که مادران به بچه های تازه مولود خود اسم ستار می گذارند. چونکه
او وطن را سرافراز کرده و با مردانگی و قهرمانی های خود الگوی
خوبی برای میلیون ها انسان شده بود. علی توده در شعر « سردار »
خود خطاب به ستارخان می گوید:

ترجمه :

سردار!
سردار محبوب
عقاب قره داغ
بهادر تبریز
مدال مشروطه!

« سردار! »

سئوملی سردار!
قره داغین قارتالی،
تبریزین بهادری،
مشروطه نین مدالی!

در یاد وطن مانده است

هم اسم تو!

هم هنر تو.

وطنین یادیندا دیر

آدین دا!

هنرین ده

شاعر نشان میدهد که ستارخان هنوز هم از یادها نرفته و خاطرش عزیز مردم است. درباره ستارخان سخنان و اشعار زیادی گفته شده که از همه آنها نمیتوان در اینجا جداجدا بحث کرد ولی بطور کلی میشود گفت که در اشعار ابراهیم ذاکر، مدینه گلگون، اسماعیل جعفریور، سهراب طاهر، حکیمه بلوری، قاسم جهانی، علیقلی حیدرزاده و دیگران افکار و ایده های صمیمی درباره مبارزات انقلابی ستارخان اظهار شده است. یکی از آنها از ستارخان بعنوان پرچمدار آزادی یاد می کند دیگری از رشادت او و آنیکی از مردانگی او و یا از خصلت های دیگر او سخن میگوید ستارخان تنها منبع الهام شاعران نبود بلکه رشادت و قهرمانی های او جای خود را در سخن و ساز عاشیق ها نیز یافته بود. «داستان ستارخان» عاشیق حسین جوان در میان سروده های عاشیق ها مثال بارزی است. این داستان که بشعر و نثر نوشته شده است، برخی از صحنه های جنگ ستارخان را در تبریز تصویر می کند. و پیروزی او را در مقابل دشمنانش منعکس می کند. شاعر برای اینکه صداقت ستارخان را نسبت به مردم نشان دهد در اوایل داستان او را در قصر محمدعلی شاه با شاه رو در رو قرار می دهد.

محمدعلی شاه میکوشد با پول ومقام ستارخان را از راهی که

میرفت برگرداند ولی ستارخان به محمد علی شاه اینطور میگوید:

ترجمه:

«تو که آذربایجان را می شناسی سرزمین آتش ها و قهرمان ها را بزرگ کرده او قوچ ستارخان را باورت باشد که وطن را بدشمن نمی فروشم»	«سن که، تانیرسان آذربایجانی قهرمانلار یوردو اودلار مکانی اونون بویوتدوگو قوچ ستارخانی وطنی دوشمنه ساتمارام اینان» ^(۱)
--	---

در این داستان شیرین و خوش آیند، ستارخان به شیر، عقاب، و دشمنانش به رویاه و گرگ و غیره تشبیه شده است در داستان جوانمردی ها و صداقت، مهربانی های ستارخان و خستگی ناپذیر بودن او و آمال و آرزوهای او که آزادی وطن و مردم وطن بود بتصویر کشیده شده است. در پایان داستان ستارخان بر تمام دشمنان فایق آمده و بعداز مراجعت بتبریز آرزو و آمال خود را اینطور ترنم می کند:

ترجمه:

شب و روز قلنج میزنم روزهای خوش برایت فراهم میکنم تا مظلومین آسوده گردند دل منم شاد شود، تبریز!	گنججه-گوندوز قلینج ووررام سنه خوش گون آلیم تبریز! مظلوملار اولسون آسوده من ده دلشاد اولوم، تبریز» ^(۲)
---	---

بطوریکه گذشت سیمای ستارخان در ادبیات ما انعکاس وسیع خود را یافته است در شاخه نثر نیز کتابهای پر حجمی درباره زندگی

۱- عاشق حسین جوان «آزادلیق ماهنیلاری» باکی، ۱۹۵ ص ۱۱۱

۲- همان منبع ذکر شده صفحه ۱۲۳

او نوشته است، از این جمله رمانهای تاریخی «دومانی تبریز» (تبریزمه آلود) نوشته محمدسعید اردوبادی و «ستارخان» عباس پناهی شایسته دقت هستند.^(۱)

در این دو رمان سیمای انسانی ستارخان با کمال تابندگی تصویر شده است. متأسفانه در اینجا امکان بحث از تمام خصوصیت‌های شخصیت ستارخان آنطور که در این دو اثر بزرگ بحث شده نیست. توجه علاقمندان را بخواندن این دو کتاب جلب می‌کنیم.

خاطره سرکرده جنبش آزادیخواهی، این فرزند قهرمان مردم آذربایجان در آثار علمی و ادبی و تاریخی قید شده و محبت او در تمام دلها جای گرفته و سیمای جالب و پرفروغ او در شعرو نثر دفعات بازسازی شده و مطمئناً بعد از این هم آثاری تکمیل‌تر و مؤثرتر از قبل آفریده خواهد شد.

۱- از این دو کتاب جلد اول «تبریزمه آلود» و «ستارخان» بفارسی ترجمه شده، اولی بوسیله انتشارات دنیاودومی بوسیله انتشارات امیرکبیر منتشر شده است.

اشعار ضمیمه :

۱- ستارخان صابر

۲- آغ بایراقدان کفن یاخچی سهراب طاهر

« از پرچم سفید کفن بهتر »

۳- قیز مجاهد پالتاریندا سهراب طاهر

« دختری در لباس مجاهد مشروطه »

ستارخان:

« صابر »

حال مجذوبوم گؤروب قاری دئمه دیوانه دیر
نعره ی شوریده می ظن ائتمه بیر افسانه دیر
شاعرم طبعیم دنیز شعرتریم دردانه دیر
بهجتیم عیشیم سروریم وجدیم احرارانه دیر
انجذابیم جرئت مردانه مردانه دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!
تاکی ملت مجمعی تهران دا ویران ائتدیلر
تورک لرستارخان ایله عهد و پیمان ائتدیلر
ظلم و استبداده قارشی نفرت اعلان ائتدیلر
ملته ، ملیته جان نقدی قوربان ائتدیلر
آیه ی « ذبح عظیم » اطلاق اول قوربانه دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!
حق مددکار اولدی آذربایجان اتراکینا
آل قاجارین پروتست ائتدیلر ضحاکینا
اول شهیدانین سلام اولسون روان پاکینا
کیم تۆکولموش قانلاری تبریز و تهران خاکینا
اونلارین جنت دگیل دیر منزلی آیانه دیر
آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!

ایشته ستارخان باخین بیر نوع اقدامات ائدیب
 بیروزیرو شاهی یوق دنیانی یکسرمات ائدیب
 عرض اسلامی وطن ناموسونی یوزقات ائدیب
 حرمت حیثیت ملتین اثبات ائدیب

ایندی دنیانین توجه نقطه سی ایرانه دیر

آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!

ایشته ستارخان باخین ایرانی احیا ایله دی
 تورکلوک، ایرانلیلیق تکلیفین ایفا ایله دی
 بیر رشادت بیر هنر گؤسته ردی دعوا ایله دی
 دولتن بیر (عین) نی دنیاده رسوا ایله دی

قاجمیب پروانه تک اوددان، دئمه پروانه دیر

آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!

آفرین تبریزیان ائدیز عجب عهده وفا
 دولت و دشمن ال چالوب ائله رسوزه صد مرحبا!
 چوخ یاشا، دولتی ستارخان افندیم چوخ یاشا
 جنت اعلا ده پیغمبر سیزه ائله ر دعا

چون بو خدمت لر بوتون اسلامه دیر، انسانه دیر

آفرینیم همت والای ستارخانه دیر!



ترجمه:

ستارخان:

« صابر »

حال مجذوبم چومی بینی مگو دیوانه است
ظن میر این نعره ی شوریده ام افسانه است
شاعرم، دریاست طبعم، شعر من دردانه است
بهجتم، عیشم، سرورم، و جدم احرارانه است
جذبه ی من جرأت مردانه ی جانانه است
آفرین! چون همت ستارخان مردانه است!
مجمع ملت بتهران چونکه ویران ساختند،
ترکها بر فور با ستار پیمان ساختند.
نفرت خود ضد استبداد اعلان ساختند،
نقد جان را در ره ملت بقریان ساختند.
ذبح عظمی! الحق این قربانی یکدانه است!
آفرین! چون همت ستارخان مردانه است!
حق مدد فرمود بر اتراک آذربایجان
ضد ضحاک قجر برخاست از پیر و جوان،
تهنیت بر آن شهیدان و روان پاکشان،
ریخت درتبریز و تهران خون آن ذیهمتان
جنت آنها را بلاشک خانه وکاشانه است!
آفرین! چون همت ستارخان مردانه است!

درنگر، ستارخان یکرشته اقدامات کرد،
بی‌وزیر و شاه دنیا را سراسر مات کرد،
عرض و ناموس وطن را حفظ از آفات کرد،
حرمت و حیثیت و ملیتش اثبات کرد.

حال، ایران مورد تحسین هر بیگانه است

آفرین! چون همت ستارخان مردانه است!

بنگر ایران را که چون ستارخان احیاء نمود
حق ترکی، حق ایرانیگری ایفا نمود،
کرد ابراز رشادت با هنر، دعوا نمود،
دولت و عینش^(۱) میان خلقها رسوا نمود،

ترسی از آتش ندارد او، نگو پروانه است

آفرین! چون همت ستارخان مردانه است!

آفرین، تبریزیان، هستید الحق با وفا!
دوست با دشمن کند تقدیرتان، صد مرحبا!
زنده باشی، آفرین، ستارخان، یاشا، یاشا!
در بهشت عدن پیغمبر نمایدتان دعا،

چونکه برانسانِ مُسلِم خدمتی جانانه است

آفرین! چون همت ستارخان مردانه است!

۱- اشاره به عین‌الدوله صدر اعظم ایران که سر کرده‌ی قشون اعزامی شاه به تبریز بود و از ستارخان و فدائیان او شکست خورد و به تهران گریخت.

آغ بايراقدان كفن ياخشى

«سەراپ تاهەر»

آلا سحر اۋز حنالى ساچلارنى الە مىشدير
عثنالى نىن داغ چىگىنە
بوز بولودلار شفقلىرىن پالتار بېچىپ اۋز اگىنە
«امىر خىز» ىن داملارنا آغ بايراقلار وورلمو شدور .
بوردا نىچە ، قورخاق واردىر ، دۇيوشمىك دن يورولموشدور .
تسلىم اولموش آغ بايراغا ، بوردا نىچە لاقىد آدم .

ستارخان :

بودا دشمن حيله سى دىر ، آداملار دا نە گناه وار .
آنجاك گرک تنزىغىلا داملار اوستدن بو بايراقلار .

اگر بىرگون تسلىم اولا بوردا باشقا محله لر
مشروطه نىن اوره گىنە ده يە جكدىر صون گولله لر .

بو خبرى هامى بىلىر . على ، حسين ، سىد گلير ،
سردار دئىر ، سالار دئىر : يىغىشلىسىن آغ باباقلار !

گونش سۇنمز ، داغ اگىلمز ، وطن اوچون اۇلن اۇلمز
ملت تسلىم اولا بىلمز ، يىغىشلىسىن آغ بايراقلار !

ایکی نفر مجاهدله ستار چیخیر سنگریندن
دوشور دشمن واهمه یه « ستار گلیر » خبرنیدن .

دیوارلارا دیرسکلنپ بایراقلاری نشان آلیر .
آغ بایراقلار آغ قوش کیمی گولله لردن قاناد سالیر

بو بیر ، ایکی ، بواون ، اون بئش ، بئش آچیلان دینیر .
ستار قییرساغ گؤزونو ، آغ بایراقلار یثره ائینیر .

ستارخان:

بایراقلاری نشان آلین ، وورون بیر- بیر یثره سالین !
بودور حکمو استقلالین تبریز تسلیم اؤلا بیلمز ،
دنیا بئله قالا بیلمز .

نه آغ بولود نه آغ توستی ، آل بویانسین داملار اوستی
آغ بایراقدان کفن اوستون تبریز تسلیم اؤلا بیلمز
دنیا بئله قالا بیلمز

گئدین دئین رحیم خانا ، چاتیپ اونون عؤمرو صونا
نه شجاعا نه تهرانا ، تبریز تسلیم اؤلا بیلمز
دنیا بئله قالا بیلمز .

ترجمه:

از پرچم سفید کفن بهتر است «سهراب طاهر»

سحر سرخ فام زلف های حنا بسته اش را
بر دوش کوه عثینالی گسترده بود.
ابرهای خاکستری از شفق ها بر اندام خود لباس پوشیده بودند
در اینجا چند نفر آدم ترسو که از جنگ خسته شده بودند
پرچم سفید زده و تسلیم شده بودند.
ترسویی و بیعاری خود را نشان داده بودند.

ستارخان :

« اینهم یکی از حيله های دشمن است و آدمها را گناهی نیست،
اما باید فوری این پرچم ها از پشت بامها پایین آید.

اگر روزی سایر محله ها هم تسلیم شوند،
واپسین گلوله بر قلب مشروطه خواهد خورد،

این خبر را همه می شنوند، علی، حسین، سید می آیند،
سردار و سالار هر دو می گویند پرچم های سفید را پایین آورید.

آفتاب سرد نمیشود، کوه خم نمیشود، کشته راه وطن مرده حساب نمیشود،
ملت هرگز تسلیم نمیشود، جمع کنید پرچم های سفید را.

این چو و کلک از هر کس که باشد ، بزنی و سوراخش کنی
آفتاب نزده باید تمام این پرچم ها جمع شوند »

ستار با دو نفر مجاهد از سنگر بیرون می‌آید.

از این خبر که « ستار می‌آید » واهمه بر دل دشمن می‌افتد .

او آرنجش را در دیوار محکم کرده و پرچم ها را هدف می‌گیرد .
پرچمهای سفید مانند پرنده های سفید از گلوله ها پر میریزند

این یک ، این ده ، پانزده ، پنج لول همچنان می‌غرد .

ستارخان چشم اش را به هدف میدوزد ، و پرچم ها سرنگون میشوند .

ستارخان :

پرچم ها را نشان بگیرید . و یک یک بزنی و زمین اندازید .

این حکم استقلال ماست ، تبریز هرگز تسلیم نمیشود .

دنیا به این روال نمی‌ماند .

نه ابرسفید ، نه دودسفید ، پشت بامها با رنگ سرخ تزیین شود .

از پرچم سفید کفن بهتر است ، تبریز هرگز تسلیم نمیشود .

دنیا به این روال نمی‌ماند .

به رحیم خان بگوئید که عمرت به پایان آمده ،

نه بر شجاع نه بر تهران ، تبریز تسلیم نمیشود ،

دنیا به این روال نمی‌ماند .

قىزىمجاھىد پالتارىندا

«سەھراب تھەر»

گونش چىخىر، قىزىل شىقق سىپە لە نىر ھەر بىر يانا
بىر مجاھىد گۆز ياشىلە تەظىم ئىدىر ستارخانا:

— سىردار! بوردا بىر مجاھىد يارالى دىر، سايىقلايىر.
بوتون گىجە قان ايتىرىپ، چوپە دۇنوب آرىقلايىر.

بىر اوغلاندىر، تانىمايىر بو يىرلردە ھىچ كىس اونو،
او گىزلە دىر ھامىمىزدان ياراسى نىن اوووغونو.

يوموروغونو باسىپ اوغلان ياراسىنا
او دوشموشدور ايكى سنگر آراسىنا

سىردار آچىر اول اونون دۇشوندكى بوش قاتارى
پىنجك قانلى، پىنجك آلتدا زىياقتالى قىز پالتارى.

پاپاغى نىن آلتىندا وار ھۆروكلرى
آغ آلتىندا مونجوقلاتىپ اۇلوم تىرى

— قىزىم! كىم سن، كىملردن سن؟ بونە خالىدىر، بونە قرار؟

— مجاھىدم، بويوك سىردار، من بىر قىزام آدىم زىرى
نە نشانلىم، نە دە ارىم من ھامىيە چوخدان برى، قىز آدىمى يالان دىدىم

گنج عمرومون باھاریندا، بو مجاہد پالتاریندا
سنگرلرین مزاریندا من اؤزومو اوغلان دئدیم.

باتدیم آرزو دیزینده، تفنگ گؤردوم جھیزیمده
گوللہ اولدوم گیلیم ده، اؤز جانیمی قربان دئدیم.

باجیم قالدی، مارالان دا یارالاندی «خیوان» دا
دئدی: ووروش قیز اولسان دا، وورشارام هر آن دئدیم.

قربان گئتدی صون قارداشم، قان آغلادی داغیم، داشیم
قورومادی گؤزوم یاشی، بو دنیا یا عصیان دئدیم

نه مجنونم، نه لیلی یم، اؤز بختیمدن گیلثیلی یم،
گلدیم عشقه مثل ائیلہ یم، ناکام عشقیم تالان اولدو.

من بیر قیزام آدیم زری، نه نشانلیم نه ده اریم،
سنہ آچدیم بو سرلری، آدیم سنہ عیان اولدو.

ال اوزاتی او سردارا،
یومروغوندا چنگ لثمیش اورہک یارا
اورگیمده ناکام قالمیش ایستک یارا

سنگرلرین بلگینده، عثینالی نین اتگینده
سن اؤز بؤیوک اورہ گینده باسدیراسان منی سردار.

اۋلسم اوزوم بئله دۋندەر، شکست اولسام كنده گۋندەر
كچ باخماسین منە گئندن، بیر نامحرّم، دنى، سردار.

ناكام قيزام توتما ياسيم، بلكە منى قارا باسير
چن گۈزومدن پرده آسيب، قوو گۈزومدن چنى سردار

قيز گئچينير گۈزلىرىندە ايكي گيله ميروارى ياش.
سۇلور اوزو ياواش - ياواش، آچيق قالميش گۈزلىرىندە
بیر ياربمچيق يول حسرتى، ايكي گيله ياش ايچيندە غرق اولموشدور
اونون دنيا محبتى.

- قربان گۈزون قاراسينا، قيز كۈكسونون ياراسينا
كيريكلرين آراسينا، آغ اولدوز دولار قيزيم،

گۈزلىرىندە گۈزوم آغلار، اورە گيمي ياران داغلار،
آنان گلر ماتم ساخلار، ساچلارنى يولار قيزيم.

آغلامارام گۈزوم دولسا، يئر اوزونو اۋلوم آلسا،
ستار اگر ستار اولسا، قصاصىنى آلار قيزيم.

گلدیم اۋلوم خبرينه، حيران اولدوم سۈزلىرينە.
يوم گۈزونو، گۈزلىرينە توپ توسدوسو دولار قيزيم.

اٹل قہرمان قیز یئتیردی، داغیم اوستدن داغ گتیردی.
سنی ھانسی خلق یئتیردی، او خلق ظفر چالار قیزیم.»

غروب دوشور قیزیل شفق سپہ لہ نیر ھر بیر یانا
مجاھدلر باش اییرلر گوزو یاشلی ستارخانا

سردار یومور اللریلہ قیزین یاشلی گوزلرینی
اورہ گیندہ او سؤیلہ بیر قیزین اورہ ک سؤزلرینی

» اؤلسم اوزوم بٹلہ دؤندہ ر.....

ترجمه:

دختري در لباس مجاهد مشروطه «سهراب طاهر»

آفتاب رخ نشان ميدهد، شفق طلایي بر همه جا مي پاشد.
مجاهدي، با چشم تر، بر ستارخان تعظيم مي کند:

— سردار، در اینجا مجاهدي زخمي شده، هذيان مي گوید،
تمام شب را خونريزي کرده، لاغر و مردني گشته

پسري است که در اينورها هيچ کس او را نمي شناسد،
او محل زخم اش را از همه پنهان مي کند،

پسر مشت بر زخمش تپانده
و در ميان دو سنگر افتاده و مانده.

سردار اول قطار فشنگ خالي را از سينه او باز مي کند،
کت خونين، ديده مي شود و در زير کت، لباس دخترانه زريافت، ديده مي شود.

در زير کلاه اش گيسوهاي بافته اش نمايان مي شود.
قطرات عرق مرگ روي پيشاني سفيدش نشسته بود.

— دخترم! کي هستي؟ از کجا هستي؟ اين چه حال است و چه احوال است.
— سردار بزرگ! من مجاهدم، من دخترم، اسمم زري است.
نه نامزد دارم نه شوهر. خيلي وقت است که بهمه اسم خود را دروغ گفته ام.

در بهار جوانی ام، در این لباس مجاهدین .
در مزار سنگرها ، من خودم را پسر گفته ام .

فرو رفتم در دریای آرزوهایم تفنگ شد جهیز من ،
گلوله شدم در پوکه ام جان خود را قربان گفتم .

خواهرم ماند در « مارالان » زخمی گردید در « خیوان »
گفت : هر چند هم که دختری ، بجنگ . گفتم میجنگم .

آخرین برادرم قربانی شد . کوه و سنگم خون گریه کرد .
اشک بر چشمم خشک نشد ، به این دنیا عصیان گفتم .

نه مجنون هستم نه لیلی ، از بخت خود گلایه دارم .
عشق را در دل کاشتم ، عشق ناکامم غارت گردید .

دختری هستم اسمم زری ، نه نامزد دارم نه شوهری
اسرارم را بر تو گفتم اسمم بتو عیان گردید .

دستش را بطرف سردار دراز کرد ،
در مشتش دل زخمی ناتوان ،
در دلش عشق ناکام مجروح .

در کنار سنگرها، در دامن عثینالی
و در قلب بزرگ خود مرا باید دفن کنی سردار!

اگر مردم رویم را بطرف کوه گردان، اگر شکست شدم بفرستم ده،
طوری که هیچ نامحرم پست، با چشم کج بمن نگاه نکند. سردار!
دختری ناکام هستم، برایم عزانگیر، شاید هم چشم سیاهی میرود.
مه جلو چشم پرده آویخته، مه را بران از جلو چشم، سردار!
دختر بیهوش میشود درد و چشمش دو قطره اشک مثل مروارید می غلطد.
آرام، آرام، رخس رنگ می بازد، در چشمان گشاد مانده او
حسرت یک راه نیم مانده، در میان دو قطره اشکش محبت دنیا،
غرق گشته بود.

— قربان سیاهی چشمت، زخم گلوله هایت،
دخترم، در میان مژگانست ستاره های سفید مکان کرده اند
در چشمانت چشم گریه می کند، زخم هایت بدلم داغ می کشد،
مادرت می آید عزا برایت می گیرد، زلف هایش را بر باد میدهد،
گریه نمی کنم برایت حتی اگر چشم پر شود، و مرگ تمام زمین را بگیرد.
دخترم، ستار اگر ستار باشد، انتقام ترا می گیرد.

بسراغ مرگت آمدم، حیران گفته‌هایت شدم .
دخترم، چشمانت را ببند ، دود توپ‌ها به چشمانت نرود،

بگذار، آماالت زنده بماند، برادری و خواهرهستی، زنی و مردهستی .
دخترم، اگر هم خودت بمیری ، نامت نمی‌میرد

ایل دختری مهربان رساند ، روی داغم داغ گذاشت
دخترم ملتی که ترا رسانده پیروز هم خواهدشد.

آفتاب قصد رفتن می‌کند، شفق طلایی بر همه جا می‌پاشد،
مجاهدین، سر فرود می‌آورند ، بستارخان، با چشم تر.

ستار با دست خود چشمان تر دختر را می‌بندد
او با خود تکرار می‌کند آرزوهای قلبی دختر را .

« اگر مردم روی مرا بطرف کوه بگردان ...

